

شرح حال حجت الاسلام والمسلمین

استاد محمد حکیمی



پرتال جامع علوم انسانی

پرتال جامع علوم انسانی
www.ajoi.ir

این بنده‌ی سراپا تقصیر و بی‌نهایت کوچک خداوند، در سال ۱۳۱۸ شمسی در شهر مقدس مشهد پای بدین سرای نهادم، و در سنین ۶ سالگی به مکتب رفتم، و سوره‌های کوچک قرآن را آموختم، و در هفت سالگی به مدرسه رفتم، و دوره‌ی ابتدایی را به پایان بردم، و پس از ۲ سال وقفه، در کلاس‌های عربی مهدیه‌ی مرحوم حاجی عابدزاده شرکت کردم، و مقدمات را تا صمدیه‌ی شیخ بهایی خواندم، تا در این دوره‌ی کوتاه اندکی آشنایی با زبان عربی و روش درس‌های حوزه‌ای پدید آمد. پس از آن، صمدیه را نزد اخوی، استاد محمد رضا حکیمی خواندم. پس از تمام شدن جامع المقدمات، سیوطی را نیز نزد اخوی شروع کردم، و مقداری از مغنی را، تا برای درس استاد ادیب نیشابوری آماده شوم.

ادیب نیشابوری و خصوصیات درس وی

حدود شهریور ۳۲ و ۳۳ بود که به درس ادیب نیشابوری راه یافتم، و ۴ سال در خدمت ایشان بودم، و در همه‌ی درس‌های ایشان حاضر می‌شدم و حتی یک روز غیبت را به یاد ندارم. هر کتابی را که ایشان تدریس می‌کرد چون: مطول، مغنی، سیوطی، حاشیه و... دو دوره شرکت می‌کردم، و بحث‌ها و دقایق گفتار ایشان را می‌نوشتم. در آن دوره ایشان شرح نظام در صرف و مقامات حریری را نیز تدریس کرد. با این‌که در حوزه‌ی آن روزها خواندن این دو کتاب رسم نبود.

خاطرات درسی این استاد بزرگ بسیارست و براستی آموزنده و شرح آن‌ها فرصتی لازم دارد؛ لیکن تنها به دو موضوع اشاره می‌کنم:

۱. جاذبه‌ی بسیار فراوان درسی استاد بود که موجب می‌گشت شاگردان با شوق و رغبت در درس شرکت کنند، و کم‌تر خستگی احساس شود. با این‌که جای تدریس بسیار نامناسب بود و تابستان‌ها گرم و زمستان‌ها سرد بود، و در اوایل و اواخر روز نور کافی نداشت، نیز در و دیوارها از گذشت ایام تیره رنگ گشته و گچ‌ها ریخته و جای تکیه دادن دیوارها ساییده و فرورفته بود. فرش این مدرس حصیری کهنه بود و هر گاه حصیر متلاشی می‌گشت حصیر دیگری روی آن انداخته می‌شد.

۲. پشت‌کار استاد و نظم در کار تدریس، که براستی شگفت آور بود. ایشان هیچ‌گاه غیبت نمی‌کرد، و هیچ وقت از سر ساعت معین دیرتر نمی‌آمد، و درس استاد گرما و سرما و بیماری نمی‌شناخت. گاه دیده می‌شد که استاد پارچه‌ای دور گردن بسته است و تک سرفه‌هایی می‌کند، و یا کسالت‌های دیگری دارد؛ لیکن در حضور ایشان تأثیر نمی‌گذاشت، و خیلی از روزهایی که حوزه تعطیل بود، ایشان تدریس می‌کرد. در حدود چهار سالی که در خدمت ایشان بودم، تنها یک روز درس بعد از ظهر که حدود ۱/۵ شروع می‌شد ده الی پانزده دقیقه استاد دیرتر آمد و درست یادم است که خوب به صورت استاد دقت کردم دیدم عرق ریزان است، و هر کجا بوده شتابان آمده است. باری در آن روز ایشان درس را آغاز کرد، در همان مدرس همیشه، اطاق سر در مدرس‌هی خیراتخان. چند جمله‌ای که مطالب کتاب را بازگو کردند، پس از درنگ کوتاهی چنین گفتند:

«اینکه می‌گوییم به میهمانی نروید برای این است، امروز من دعوت قبول کردم و درس شما اندکی دیر شد.»

ایشان این خصلت والا و سازنده را در شاگردان پدید می‌آورد؛ که وقت خود را صرف میهمانی و کارهای غیر لازم دیگر نکنند، و دوران جوانی را ارج نهند و نسبت به لحظات عمرشان بسیار دقیق و بخیل باشند.

تفسیر کشاف و انوار الربیع

در دوران حضور در درس استاد ادیب نیشابوری، همزمان کتاب‌هایی را نزد اخوی می‌خواندم، و از آن جمله: بخش‌هایی از تفسیر «جلالین» که تفسیری صرفی و نحوی بر قرآن است، و تفسیر «کشاف» که بیشتر به جهات فصاحت و بلاغت می‌پردازد و «شرح

معلقات سبع»، قصیده‌ی امری القیس، و کتاب بزرگ «انوار الریبع فی علم البدیع»، از سید علیخان کبیر، که شرح قصاید بدیعیه است و ذکر محسنات بدیعی که در آن‌ها به کار رفته است. و این درس‌ها با درس‌های استاد ادیب نیشابوری تناسب داشت و مبانی ادبیات را تقویت می‌کرد.

منطق اشارات

هم چنین «حاشیه ملا عبداللّه» را نزد ادیب خواندم، و هم‌زمان کتاب‌های دیگری از علم منطق نیز خوانده شد، چون: رهبر خرد، شرح شمسیه، اشکال المیزان، لثالی حاج ملاهادی سبزواری، و بخش‌هایی از منطق الاشارات ابن سینا. بخش‌هایی از این کتاب‌ها را (رهبر خرد و لثالی تا پایان و منطق اشارات) نزد اخوی خواندم.

آیت اللّه حاج میرزا احمد مدرس

پس از پایان این درس‌ها به دوره‌ی پس از ادبیات گام نهادم، و شرح لمعه را نزد آیت اللّه حاج میرزا احمد مدرس خواندم و حدود ۲ سال به درازا کشید. و همراه با آن معالم الاصول را نزد اخوی خواندم. در این دوره بود که علامه‌ی امینی به مشهد آمدند، و حدود ۲ ماهی در این شهر اقامت گزیدند و اخوی همواره ملازم ایشان بود، و در همه‌ی مجالس و دید و بازدیدهایشان شرکت می‌کرد. از این رهگذر با خدمات ایشان و بویژه با کتاب «الغدیر» آشنا شدم، و در لابلای درس‌ها برخی از مجلّدهات آن را می‌خواندم. اخوی تقریظ‌های الغدیر را که براستی ادبی و زیبا بود برای چند تن از طلاب تدریس کردند، و من نیز شرکت کردم. نیز در همین زمان‌ها با کتاب ارزنده‌ی: الامام علی صوت العدالة الانسانیه، از نویسنده‌ی مسیحی معروف لبنانی، جرج جرداق، نیز آشنا شدم، و بخش‌های بسیاری از پنج جلد آن را بارها خواندم و لذت بردم. و نوع بحث‌ها و جهت‌گیری‌ها و نگرش‌های ویژه‌ی او بسیار تأثیر گذار بود.

ادبیات فارسی

هم چنین در این دوره، مطالعه در ادبیات فارسی، نثرهای نمونه و کتاب‌های زیبا و استوار آغاز شد، و این کار سال‌های سال ادامه یافت. کم‌کم نوشتن نیز آغاز گردید و در همان روزها مقاله‌ی «آخرین افق» را، به مناسبت نیمه‌ی شعبان نوشتم، که در روزنامه‌ی خراسان آن روز چاپ شد.

در آن ایام پس از معلم، قوانین تدریس می‌شد که کتابی بسیار مفصّل بود. مرحوم

آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی (ره)، به جای این کتاب، «دُرَرُ الاصول» مرجع معروف حاج شیخ عبدالکریم یزدی را برای برخی طلاب تدریس کردند، و من نیز شرکت کردم. پس از آن در درس رسائل و مکاسب آیت الله شیخ هاشم قزوینی حضور یافتم. بخش هایی از رسائل را نیز نزد آیت الله شیخ کاظم دامغانی آموختم. و مکاسب محرّمه را نزد مرحوم حاج میرزا احمد مدرّس خواندم.

آیت الله شیخ هاشم قزوینی

جلد اول کفایه را نیز نزد آیت الله شیخ هاشم قزوینی خواندم، آیت الله شیخ هاشم قزوینی، مدرس اول دروس سطح مشهد بود، البته خارج نیز تدریس می کرد؛ لیکن برای نیاز حوزه بیشتر به تدریس سطح می پرداخت. ایشان در همین تاریخ ها بود که بیمار شد و مدرس با شکوه ایشان تعطیل گشت.

درس این استاد با رهنمودها و آموزش های جانبی نیز همراه بود، و رفتار و شخصیت ایشان بسیار تأثیر می گذاشت. در این جا به برخی از این آموزش ها اشاره می کنم: ایشان پس از بحث «حجّیت خبر واحد» و از جمله استدلال به آیه ی کریمه ی فلولا نفر من کل فرقه طائفة لیتفقوها فی الدّین ولینذروا قومهم... (توبه، ۱۲۲/۹) و پایان بحث های مربوط به آن این طور گفتند: طلبه ها این آیه می گوید: «تا فقیه نشدید از دین حرف نزنید»، یعنی تا مبانی دینی را ژرف و عمیق نیاموختید به نشر و تبلیغ نپردازید.

این تذکر حکیمانۀ ایشان درست، آخر درس و جملات آخرین ایشان در آن جلسه ی درسی بود، و تنها به همین جمله بسنده کردند، و با سیمای خاص و پرشکوه خود این جمله را ادا فرمودند: یعنی انگشت سبّابه را در پایان این جمله بالا بردند و لحظاتی پس از ادای جمله انگشت را بالا گرفتند و به شاگردان نگریستند با حالت سکوت. براستی آن سیما و آن هدایت ارزنده، بسیار تأثیر گذاشت و سال های سال در خاطرها ماند، و این معیار را به اندیشه ها داد که در باره ی موضوعی از مسائل اسلامی اگر می خواهند نوشته ای نشر کنند، یا سخنی به میان آورند یا حتی سؤالی را پاسخ دهند، یا منبر روند، باید نخست بررسی های لازم و همه جانبه در آن انجام یافته و تفقّه در دین حاصل گشته باشد، و سخنی بی بررسی و ژرف کاوی به نام دین گفته نشود و خطی نوشته و نشر نگرود.

براستی یکی از عوامل انحرافی در کار نشر و تبلیغ و آموزش های دینی همین است که درسخرانی ها یا نوشته ها شناخت جامع و ژرف کاوی های همه جانبه در مسایل انجام

نمی یابد، و با آگاهی اندک و نگرشی یک سویه مطالبی عرضه می شود که یا به کلی نادرست است و یا حدود و جوانب و علل آن بررسی نشده است، از این رو موجب بدآموزی و دگر وار تفسیر کردن دین می گردد و در ذهنت نسل جانی افتد.

از ویژگی های بسیار ارزشمند دیگر آیت الله شیخ هاشم قزوینی که برآستی برای طالبان علم و عالمان آموزنده است، وفاداری نسبت به مردم زادگاهشان بود، زیرا ایشان تا آخر عمر و تا توانی داشتند روستای زادگاه را فراموش نکرد و همه ساله، ماه مبارک رمضان، بدان دیار می رفت، و به تعلیم و تربیت هم ولایتی های خود می پرداخت، و نیازهای دینی آنان را پاسخ می گفت.

● از ویژگی های بسیار ارزشمند دیگر آیت الله شیخ هاشم قزوینی که برآستی برای طالبان علم و عالمان آموزنده است، وفاداری نسبت به مردم زادگاهشان بود، زیرا ایشان تا آخر عمر و تا توانی داشتند روستای زادگاه را فراموش نکرد.

ایشان هیچ گاه چنین نیندیشید که من مجتهدم و مدرس اول حوزه ی علمیه ی مشهد و در شأن من نیست که در روستایی در اطراف قزوین متبر بروم، و نماز جماعت برگزار کنم؟! آیت الله شیخ مجتبی قزوینی

مقارن با رسائل و مکاسب، خواندن فلسفه نیز آغاز شد، و منظومه ی حاج ملا هادی سبزواری نزد استاد فلسفه ی آن زمان، حضرت شیخ مجتبی قزوینی خوانده شد. کفایه جلد دوم رانیز در محضر حضرت شیخ مجتبی قزوینی بودیم. و بدین گونه دروس سطح پایان یافت. و درست در همین تاریخ ها بود که آیت الله شیخ هاشم قزوینی پس از مدتی بیماری در گذشت، و حوزه ی علمیه ی مشهد را در سوگی بزرگ فرو برد. پس از مدتی آیت الله حاج شیخ حسین وحید خراسانی از نجف به مشهد آمدند، و بنا بر تقاضای شاگردان حاج شیخ هاشم قزوینی، مکاسب و کفایه شروع کردند. من در درس های ایشان حضور یافتم و برای بار دوم کفایه و بخش های بسیاری از مباحث مکاسب را خواندم. و این دوره همزمان بود با تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه، ایشان از آن روز که این خبر گزارش شده بود با ناراحتی چند سطری درس گفتند و درس را ناتمام گذاشتند. مدتی نیز حوزه تعطیل گردید.

درباره‌ی دروس سطح این استاد، موضوع بسیار بیاد ماندنی، ظرافت‌ها و دقت‌های فکری ایشان بویژه در مکاسب شیخ انصاری است، که برآستی جای شگفتی داشت. بیاد دارم که ایشان در یک جلسه درس که حدود یک ساعت طول می‌کشید تنها نیم سطر عبارات شیخ را توضیح دادند، و تمام، مطلب و تحقیق بود، و بارها ایشان می‌گفتند: هر کس مکاسب شیخ را بخواند و مقاصد ایشان را درست کشف کند از نظر من مجتهد است.

گاه می‌شد که ایشان میان تعبیرهای «یَدُلُّ» و «یُوَیِّدُ» و «یَسْتَظْهَرُ» و... که در مکاسب به کار رفته است فرق می‌گذاشتند، و گاه وجوه تمایز این تعبیرها به چند تا می‌رسید. باری آیت اللّه وحید خراسانی پس از تدریس یک دوره سطح، به تدریس خارج فقه و اصول پرداختند، که شاگردانشان در این دو درس شرکت می‌کردند.

پس از چندی آیت اللّه شیخ مجتبی قزوینی بحث جدیدی را در خارج فقه آغاز کردند که طبق تذکر برخی به این درس نیز رفتیم که تا بیماری ایشان ادامه داشت.

مطالعات افزون بر درس‌های حوزه

پیشتر از دوره‌ی درس‌های سطح و هم‌زمان با آن، مطالعه‌ی برخی مسایل جدید و بیرون از حوزه نیز آغاز شد، و پاره‌ای از مکاتب جدید و دانش‌های روز بررسی گردید. با علوم سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، فلسفه‌ی تاریخ و... آشنایی پدید آمد، بویژه در اقتصاد بیشتر کار شد که تا چند سال پیش و به صورت طرح‌های گروهی در اقتصاد توسعه و فقر ادامه داشت. این نکته نیز سودمند است که مراجعه به کتاب‌های خارج از برنامه‌ی حوزه با یادداشت‌برداری همراه بود، و از هر کتابی نکات اساسی و مهم آن یادداشت می‌شد، و دفترچه‌هایی از این یادداشت‌ها پر شد که هم اکنون باقی است، و گاه مورد استفاده نیز قرار می‌گیرد؛ زیرا بسیاری از مسایل جدید که به سود یا زیان اسلام این روزها مطرح می‌شود، آن‌ها نیز مطرح بود که گاهی عین همان‌ها و گاه با تعبیرهایی دیگر نوشته و نشر می‌شود، از آن جمله اشاره کنم به حقوق زن در اسلام که در آن دوره‌ها مورد تهاجم شدید قرار گرفت و این دوره نیز اشکالات همان‌هاست که در آن دوره‌ها مطرح می‌شد، و پاسخ‌ها نیز در اصول چندان تغییری نکرده است. و من برای نوشتن کتاب: «دفاع از حقوق زن» از برخی مطالب همان یادداشت‌ها استفاده کردم.

مطالعه‌ی کتاب‌های حدیثی نیز در همین دوره‌ها آغاز شد، و همه با یادداشت‌برداری همراه بود. در آغاز کتاب‌های تک‌جلدی، چون: «اختصاص» شیخ مفید، «اکمال الدین»

شیخ صدوق، «تحف العقول» حسن بن شعبه الحرانی، «معانی الاخبار» نیز از صدوق مطالعه شد، سپس با «نهج البلاغه» انس زیادتری پدید آمد، و این سیر کم کم ادامه یافت. در همین دوره ها بود که اخوی بزرگ در مدرسه ی نواب جلسه ای تشکیل داد به نام «معرفی تفاسیر» و حدود ۲۰ تن از طلاب در آن جلسه شرکت می کردند. در این جلسه حدود ۶۰ تفسیر معروف و معتبر قرآن کریم معرفی گردید، و به هر یک از افراد جلسه تفسیری واگذار شد، که آن را در صفحاتی معرفی کنند. به یاد دارم تفسیری را که اخوی برای بررسی و معرفی به من واگذار کردند تفسیر: «کشف الاسرار» میبیدی بود. این تفسیر را با بررسی اجمالی در چهار صفحه ی بزرگ معرفی کردم، و در جلسه خوانده شد. چون معمول آن جلسه این بود که دوستان نوشته هاشان را می خواندند.

باری آن روزها و روزگاران چون برق سپری گردید، و با همه ی فرازونشیب هایش چون شبی گذشت، و جز خاطره ای از آن ها باقی نماند، و بدینسان است همه زندگی ها و سرگذشت ها، و چه راست است این فرموده ی خداوند: «... و تلك الأيام نداولها بين الناس» (آل عمران، ۱۴۰/۳): ... زمانه و زمان ها را (چون گوی) میان مردمان دست به دست می گردانیم...

آری آن ایام پایان یافت، و ما نیز پایان یافتیم، که آدمیان را در هر زمانی مرگی است، تا به مرگ آخرین لحظه های حیات و واپسین دقایق زندگی برسد. و به قول ابوالفضل بیهقی: «ما ساعة فساعة در خواهیم گذشت و ما بر کار و انگاهیم.»

پس از منظومه و هم زمان با درس های خارج، اشارات ابن سینا را با دو تن از طلاب، نزد حضرت شیخ مجتبی قزوینی شروع کردیم، و درست یادم نیست، به نظر حدود ۱۸ ماهی طول کشید، تا به پایان رسید یعنی تا نمط هشتم. زیرا نمط ۹ و ۱۰ را ایشان - به دلایلی - تدریس نمی کردند، می گفتند در این دو نمط اسراری است که همه آماده ی تلقی آن ها نیستند.

پس از اشارات، برخی از طلاب از حضرت شیخ مجتبی قزوینی، تدریس اسفار را تقاضا کردند. چندان زمانی از پایان یافتن اسفار دور قبل نگذشته بود. شاگردان دوره ی قبل، عالم اهل معرفت و تهذیب یافته و آراسته به کمالات معنوی، حجت الاسلام و المسلمین سید محمود مجتهدی (ره)، و حجت الاسلام و المسلمین سید عباس سیدان و آیت الله سید جعفر سیدان و اخوی بزرگ و مرحوم حجت الاسلام و المسلمین میرزا

علیرضا غروی (ره)، (فرزند آیت الله امیرزا مهدی اصفهانی (ره)) و فاضلان دیگری بودند. این تقاضا از سوی ایشان پذیرفته نشد. با اصرار برخی دوستان، ایشان فرمودند: خلاصه و فشرده ای از فلسفه ی ملاصدرا برایتان می گویم. وبعد بحث بسیار مفید و روشمند: «اصول یازدهگانه ی فلسفه ی ملاصدرا» را آغاز کردند و برخی دانشگاهیان نیز شرکت می کردند. یکی از آن آقایان (که فکر می کنم الان خارج باشد) درباره ی این درس و روش بررسی، چنین تعبیری داشتند: «این بحث بسیار متد جالبی دارد که فلسفه ای با آن طول و تفصیل را به این فشردگی بیان کنند و کلیات و اصول آن کاملاً تبیین شود.»

این دوره نیز با همه ی فراز و نشیب هایش پایان یافت. دیگر بار دوستان از محضر استاد تقاضای اسفار کردند، این بار نیز پذیرفته نگشت، و ما همواره در شگفت می شدیم که چرا ایشان در این دوره، تدریس اسفار را نمی پذیرند. بعدها که اندکی چرخه ی زمان گردید و ماه هایی سپری شد، نگرستیم که استاد بیمار گشت و بستری شد. و این بیماری به مرگ او انجامید. آن گاه روشن گشت که آن استاد بزرگ و آینده بین، می دانسته است که عمرش چندان وفا نمی کند که تدریس اسفار به جایی برسد.

شرح «اصول کافی» ملا صدرا

به هر حال با اصرار دوباره برای اسفار، ایشان فرمودند: «شرح اصول کافی» ملاصدرا را شروع می کنیم، که اصول حرف ها و مطالب فلسفه ی ایشان در ذیل احادیث آمده است. و چنین شد و تدریس «شرح اصول کافی» صدر المتالیهین آغاز گشت، آغازی که پایان نداشت و چندانانی نباید که به پایان عمر پر برکت استاد انجامید.

در این دوره، رساله ی کوچک «در فجر ساحل» نگارش یافت، و پس از دوره ی نجف با تجدید نظر به نگارش نهایی رسید، و برای ویرایش و چاپ، آن را برای اخوی به تهران فرستادم، و ایشان با ویرایش کامل و کوشش ها و دقت های ویژه ی خودشان آن را به چاپ رساندند، چاپ بسیار زیبایی که آن روز در کتاب های مذهبی بی نظیر بود.

هم چنین استاد حاج شیخ مجتبی قزوینی (ره) درس های معارف نیز داشتند که در طول سال صبح های پنج شنبه و جمعه ادامه داشت، و شمار زیادی شرکت می کردند، حتی برخی از بازاری های درس خوانده و فرهنگیان و دانشگاهیان نیز حضور می یافتند، و بحث ها و اشکال و جواب های فراوانی پیش و پس از درس صورت می گرفت و بسیار مفید و سازنده بود.

بحثی توحیدی و جامع

از بحث‌های بسیار مهم آن دوره، بحث «توحید» و مبانی و روش خداشناسی قرآنی و «معاد» و «نبوت» و بحث نفس و روح در مکاتب الهی و مادی و... بود. در بحث توحید ردّ مبانی مادّیین و منطق دیالکتیک و اثبات ادراکات عقلی و معنا و روح و ماورای ماده به طور مشروح صورت می‌گرفت، و برای درس آموزان، مدرس استاد بسیار مفید و سازنده بود؛ زیرا در آن دوره نشریات و ترجمه‌های ماتریالیستی و مادی‌گری اوج فراوانی داشت، و نشانه‌ی روشنفکری، نوعی گرایش و آشنایی با این مبانی بود، و استاد مسایلی مطرح می‌کردند و گاه قسمت‌هایی از کتب منبع و معتبر آنان را از روی مأخذ می‌خواندند و پاسخ‌های استواری می‌دادند. آن‌طور که به خاطر دارم گاه برای برخی از افراد که تحت تاثیر این تئوری‌ها قرار گرفته بودند پاره‌ای از جواب‌های استاد بازگو می‌شد و قانع می‌شدند، حتی گاهی می‌گفتند این مطالب را از کجا می‌گویید، یا در کدام کتاب خواندید و من اشاره به درس‌های ایشان می‌کردم. محضر استاد و درس‌های ایشان سرشار از آموزش‌ها و خاطرات به یادماندنی جانبی نیز بود. و ایشان افزون بر تدریس، تاثیرات ژرفی در اخلاق و رفتار شاگردان می‌گذاشت. وضع نشست و برخاست و کلام و سکوت و مجموعه‌ی برخوردهای ایشان تربیت‌کننده بود. ایشان همواره دو زانو می‌نشست، و از دیوار فاصله داشت. هیچ‌گاه دیده نشد به پشتی یا دیوار تکیه بزنند. همواره ساکت بودند مگر هنگام درس یا هنگام سؤال و گفت‌وگویی مفید، و در بحث‌ها و پاسخ به پرسش‌ها نیز آن‌گاه که به جدال می‌کشید سکوت می‌کردند، و آن‌گاه به بحث و روش منطقی و عقلانی باز می‌گشتند، و دیگر بار بحث را پی می‌گرفتند. تواضعی وصف‌ناپذیر داشتند و برای کوچک‌ترین طلبه برمی‌خاستند و احترام می‌گذاشتند. در تدریس نیز در چارچوب سنت‌ها و رسم‌های متداول حوزه رفتار نمی‌شدند و سلسله مراتب را می‌شکستند و با این‌که درس خارج و فلسفه و اسفار و اشارات تدریس می‌کردند، اگر در موردی وظیفه می‌شد و یا نوآموزی را می‌خواستند جذب به کار کنند درس‌های بسیار پایین‌تر نیز می‌گفتند، حتی صرف میر و سیوطی نیز تدریس می‌کردند، که این‌گونه مسائل در کارهای ایشان به چشم دیده شد و حتی برخی کسان که در آغاز کار چنین کتاب‌هایی را نزد استاد خواندند هم اکنون وجود دارند.

باری در این دوره و هم‌زمان با بیماری‌های پیاپی استاد آیت‌الله علامه قزوینی (ره) که بهبود چندانی دیده نمی‌شد، من رهسپار نجف شدم.

آیت الله خوئی، آیت الله خمینی

در آن دوره امام خمینی (ره)، تازه از ترکیه به نجف تبعید شده بودند، و نجف حال و هوای دیگری یافته بود. در نجف مدت چهار سال ماندم، و در درس های آیت الله خوئی (ره) و آیت الله خمینی (ره) شرکت می کردم.

آیت الله وحید خراسانی، آیت الله میرزا باقر زنجانی

مدتی نیز به درس آیت الله وحید خراسانی و چند ماهی نیز به درس آیت الله میرزا باقر زنجانی رفتم، و در ماه رمضان نیز در بحث ربای آیت الله شهید سید محمد باقر صدر شرکت کردم. بحثی را که ایشان به پیروی از بحث های آیت الله خمینی، در ربا و رد نظریه ی تخلّص از ربا، مطرح کرده و به نوآوری هایی دست زده و راه های تخلّص از ربا و فلسفه ی تشریح این حکم را به بررسی مجدد گذاشته بود. در این جا این یاد آوری نیز مفید است که من نخستین بار موضوع ناسازگاری اصل - «تخلّص از ربا»: (حیله ی شرعی درست کردن برای رباخواری) با قرآن و اسلام را، از حضرت شیخ مجتبی قزوینی آموختم. ایشان بسیار تأکید می کردند که شیوه های معمول «کلاه شرعی» درست کردن برای فرار از ربا، با صراحت قرآن مخالف است. و حدیثی را که در این باب رسیده است ضعیف می دانستند.

● ایشان بسیار تأکید می کردند که شیوه های معمول

«کلاه شرعی» درست کردن برای فرار از ربا، با

صراحت قرآن مخالف است. و حدیثی را که در این

باب رسیده است ضعیف می دانستند.

تغییر نظر امام خمینی بنابر نظر شیخ مجتبی قزوینی

همین معنا و استنباط فقهی را در نجف طی نامه ای به امام خمینی نوشتم. ایشان بنده را خواستند و درباره ی برخی مطالب نامه سؤالاتی فرمودند، از جمله موضوع «تخلّص از ربا» و احادیث آن را مطرح کردند. و در نظر ایشان ردّ تخلّص از ربا در آن جلسه مقبول نیفتاد. من نظر حضرت شیخ مجتبی قزوینی را نقل کردم که ایشان گفته اند، این احادیث چون مخالف صریح قرآن است ضعیف است. امام خمینی فرمودند: گفته باشند! احادیث

صحیح است. بنده عرض کردم: با عمل به این احادیث جایی برای آیات قرآن درباره‌ی «منع ربا» - آن هم با آن شدت - نمی ماند. و همه با این راه حل و حیل‌های شرعی بسیار ساده، ربا خواری را حلال می کنند؟!

امام فرمودند: حالا این را (یا این موضوع را) ببینیم؟ و این سخن نوعی وعده‌ی بررسی بیشتر روی این موضوع بسیار حیاتی قرآنی بود، که اگر آیات به دقت فهم و تفسیر نشود و مراد قرآنی حاکم نگردد، و راه‌های کلاه شرعی بسته نشود، ابزار دست سرمایه داران و رباخوران برای نابودی محرومان و مستضعفان می گردد.

لیکن من از این جریان بسیار خوشحال شدم که ایشان می خواهند موضوع را دقیق تر بررسی کنند.

این داستان گذشت و تابستان پیش آمد و من به ایران آمدم، پس از بازگشت به نجف اشرف، دوستانی^۱ که از جریان نامه و گفت و گوی حضوری بنده با امام خمینی درباره‌ی نادرستی «راه‌های فرار از ربا» آگاه بودند، در آغاز ورودم به نجف گفتند: مژده! که امام موضوع «تخلّص از ربا» را بحث کردند و آن را (مانند نظر حاج شیخ مجتبی قزوینی) مردود شناختند، و یک برگه‌ی ۸ مسأله‌ای جدا چاپ شد، و به رساله‌ی ایشان ملحق گردید.

باری با شهید صدر (ره) از نزدیک آشنایی بیشتری یافتم، و گه گاه منزلشان می رفتم، و مباحث کتاب: «اقتصادنا» مطرح می شد، که مفید و ارزشمند بود. این تعبیر را نیز از ایشان به یاد دارم: اقتصادنا کقطرة... یعنی در برابر آن چه باید از اقتصاد اسلامی تحلیل شود و گفته آید و نشر گردد این کتاب چونان قطره ایست. مرحوم صدر در تدریس، به عربی گفت و گو می کردند، و واژه‌های متداول عربی لبنانی نیز در گفتارشان فراوان بود؛ لیکن فارسی خوب می فهمیدند.

تعبیر «کقطرة...» بیانگر این موضوع است که باید در اقتصاد اسلامی بسیار ژرف کاوی کرد و ابعاد گوناگون آن را به بررسی‌های گسترده گذاشت. وای کاش حوزویان به چنین درک و دریافت‌هایی برسند (که این متفکران در سال‌ها سال پیش رسیدند)، و نیازهای فکری و مکتبی را که در این دوران خوب ملموس شده است برآورند، و برای مسائل زمان و انسان معاصر راه‌های اسلامی و منطقی ارائه کنند.

شهید صدر، و طرح‌های نو

طبق مسموع از برخی دوستان اندیشمند شهید صدر، ایشان در اندیشه‌ی طرح‌ها و

ژرف کاوی های دیگری فراتر از چهارچوب های «اقتصادنا» بوده است، و کتاب کوچک و پرمحتوای «الاسلام يقود الحياة»^۲، که آن را برای جمهوری اسلامی ایران نوشتند، شاید نمونه ای از ژرف بینی های گسترده تر آن اندیشمند باشد. چنان که چهار چوب ها و اصول تحلیل شده در «فلسفتنا» را نیز کافی ندانست؛ و پس از بررسی های بیشتر، داده های فلسفی را مشکل گشای مسائل توحید نینگاشت.^۳ از این رو در اندیشه ی چاره ای برآمد و طرح هایی دیگر را در نظر داشت و شاید نگارش کتاب «مبانی منطقی استقراء» در این راستا بوده است. از این رو در مقدمه ی کتاب: «مبانی منطقی استقراء» شهید صدر می خوانیم:

ما در این کتاب، چون در نظر داریم که نظریه ی معرفت را برپایه ی معینی گذاشته و نقاط اساسی آن را در جهت بررسی کنیم که با گفتار ما در کتاب «فلسفه ی ما» اختلاف دارد و....^۴

با کمال تأسف باید گفت: که این مرجع نواندیش و عالم به حوادث واقعه و رخدادهای عینی زمان، شهید اندیشه های خود شد، و دژخیمان پلید بعضی از بیم اندیشه های بنیادین و احیاگر او به نابودیش کمر بستند و به زندگی بسیار پر بار او پایان دادند.

اواخر این دوره (اقامت در نجف)، به علت کسالت های مزاجی که از آب و هوای عراق پدید آمد، و ناسازگاری با آن جغرافیای طبیعی، کار اقامت در نجف را دشوار ساخت، سرانجام به ایران بازگشتم. در این بازگشت ازدواج پیش آمد (به سال ۱۳۴۸ شمسی) و دیگر بار به نجف بازگشتم، و حدود ۸ ماه به درس مشغول شدم. پایان سال درسی به ایران بازگشتم، و پس از توقف حدود دو ماه، با همسرم رهسپار نجف شدم، و تصمیم گرفتم بمانم، لیکن دست تقدیر زندگی را به گونه ای دیگر رقم زد، و به راستی که باید گفت: «عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و... نقض الهمم...»^۵.

در این دوره که زندگی خانوادگی آغاز گشت، و نابسامانی های دوران مدرسه و تنهایی رخت بر بسته بود، حدس زده می شد که مشکلات محیطی و آب و هوایی چندان ناسازگاری نکند، و حال و احوال ادامه ی درس پدید آید، لیکن این امید هنوز در اندیشه ام شکل نگرفته بود که رخت بر بست و دیگر بار خستگی و بی نشاطی روی آورد، و من در محاسبه ای دقیق دیدم که از قدرت و توان فکرم در نجف بسیار کاسته می شود، و به این نتیجه رسیدم که این محیط با مزاج من چندان سازگاری ندارد. از این رو از اقامت در نجف

اشرف - بناگزیر - منصرف شدم و در وسط سال درسی، تصمیم بر این شد که به ایران بازگردم، و خداوند بزرگ چنین خواست و مراجعت به ایران پیش آمد.

● انسان‌ها، گروه‌ها و مراکز قدرت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و... به همان اندازه دوام می‌آورند که آگاه و بینا باشند و راه منطق و عقل را پیش گیرند، و به همان اندازه که شیوه‌های درست عقلانیت دینی را به کار بندند، پایگاه‌های خود را استحکام می‌بخشند.

سرنوشت مسلمین، درد و بیداری

دوران نجف مصادف بود با شکست اعراب از اسرائیل و از دست دادن بیت المقدس و صحرای سینا و جولان و... و برای مسلمانان جهان درد و غمی شدید پدید آورد. با این حال می‌نگریستم که در آنجا برای بسیاری، این مسائل مطرح نیست، و تحمل این بی‌احساسی‌ها به راستی رنج‌آور بود. به هر حال آن روزها و آن احساس‌ها سپری شده و روشن گردید که انسان‌ها، گروه‌ها و مراکز قدرت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و... به همان اندازه دوام می‌آورند که آگاه و بینا باشند و راه منطق و عقل را پیش گیرند، و به همان اندازه که شیوه‌های درست عقلانیت دینی را به کار بندند، پایگاه‌های خود را استحکام می‌بخشند. و چه درست است این سخن پرژرفای امام بزرگ انسان:

و البصائر نافذة، و العزائم واحدة، الم یكونوا أربابا فی أقطار الارضین...^۶
... و دیده‌ی بصیرتشان ژرف نگر، و عزم و آهنگشان یگانه بود، آیا در آن روزگاران
(که چنین بودند)، مهتران و سروران روی زمین نبودند....

نگریستم که این دومعیار (آگاهی و یک‌دلی و یگانگی)، در نجف بسیار کم‌رنگ بود، و یا اگر وجود داشت همگانی نبود، و همدلی‌ها و بیداری‌ها و بیدارگری‌ها در حوزه، گستره‌ی فراگیری نداشت. به چشم می‌دیدیم که چگونه برخی افکار و اندیشه‌ها به بازی گرفته می‌شود، و پایگاه‌های مردمی رجال دینی در اثر ناآگاهی و ناآشنایی با شیوه‌های جدید و ارتباط‌های مردمی و تشکلی‌های اجتماعی، یکی پس از دیگری ویران می‌گردد.

و نتیجه همان شد که فرصت‌ها و امکانات از دست مراکز قدرت دینی گرفته شد و رژیم‌های وابسته و مزدور، آوردند بر سر حوزه آنچه را آوردند. بیرون کردند و زندانی ساختند و کشتند تا به شهادت چهره‌های برازنده و مخلصی چون آیت‌الله شیخ مرتضی بروجردی (ره) و... انجامید، و چنین عالمان پاک باخته و شجاع و مردم‌دوست و مستضعف‌گرایی را از حوزه‌ها گرفتند. یادشان جاودانه باد و روانشان با اولیای خدا محشور.

باری چون با ایشان حشر و نشر داشتم و از نزدیک سجایای اخلاقی ایشان را لمس کردم، در این سطور یادی از آن بزرگ‌کردم، برای پاسداری از آن همه مجاهدت و مقاومت آگاهانه در برابر جبار زمانه و انتخاب راه جاودانه شهادت.

محرومان و وظیفه‌ی عالمان

در ضمن یادآور شوم که کمک به محرومان را ایشان از پدر بزرگوارشان، حضرت آیت‌الله العظمی شیخ علی محمد بروجردی فراگرفتند. آن عالم بزرگ شخصاً به خانه‌ی محرومان می‌رفت، و به آنها کمک می‌کرد، و چنان‌که خود آن بزرگ به این‌جانب گفتند: «صبح‌های زود از منزل بیرون می‌روم و با این دست به محرومان کمک می‌کنم که دست دیگرم خیردار نمی‌شود.»

● درس امام خمینی (ره) از دو

جهت از جاذبه‌ی ویژه‌ای

برخوردار بود، یکی آن‌گاه که

ایشان به مناسبت‌هایی به هدایت

طلاب می‌پرداختند، که درس

حال و هوای دیگری به خود

می‌گرفت. دوم هنگامی که ایشان

در طرح مسائل فقهی افق‌های

تازه‌ای می‌گشود.

پس از فوت ایشان برخی بروجردی‌ها

می‌گفتند برای فقرای بروجردی‌نگرانیم که

مددکار خود را از دست دادند: فلمثل هذا

فلیعمل العاملون. (صافات، ۶۱/۳۷)

درس امام خمینی (ره) از دو جهت از

جاذبه‌ی ویژه‌ای برخوردار بود؛ یکی آن‌گاه

که ایشان به مناسبت‌هایی به هدایت طلاب

می‌پرداختند، که درس حال و هوای دیگری

به خود می‌گرفت. دوم هنگامی که ایشان

در طرح مسائل فقهی افق‌های تازه‌ای

می‌گشود، و دگرگونی‌هایی در مبانی فقهی پدید می‌آورد. به خاطر دارم که در درس ایشان هر گاه به چنین نگرش‌هایی برمی‌خوردم آن را بالای صفحه‌ی دفتری که درس را در آن می‌نوشتم، یاد داشت می‌کردم که برجستگی و اهمیت آن، از مطالب درس تمایز یابد و

بیشتر به خاطر بماند. در این ارتباط اشاره کنم به این فراز از سخن ایشان که در همان درس خارج فقه (مکاسب) گفتند:

فقها در باب دماء و فروج به اصل احتیاط معتقدند، و بر این اصل به «تضییق اسباب»، فتوی می دهند؛ لیکن از نظر من، قاعده‌ی احتیاط در اینجا موجب «توسعه‌ی اسباب» است نه «تضییق».

برای این اصل محوری، به صیغه‌ی عقد نکاح مثال زدند، که طبق نظر آقایان، احتیاط اقتضا دارد که در مدخلیت هر چه شک کنیم آن را بیاوریم. بنابراین، اگر شک کنیم که صیغه‌ی عقد باید عربی باشد یا فارسی هم کافی است، احتیاط می گوید باید عربی باشد و... این معیار را ایشان تغییر دادند و گفتند:

اصل احتیاط موجب توسعه‌ی اسباب است. بنابراین اگر عربی دانی نبود و ازدواجی پیش آمد، به فارسی نیز صحیح است، و ناموس در پرتو توسعه‌ی اسباب نکاح حفظ می شود نه در سختگیری و تضییق اسباب...

و این موضوعی حکیمانه و خردپسند است.

بحث ولایت فقیه و طرح حکومت اسلامی نیز از همین دست مطالب بود که در آن دوره مطرح گردید و شور و آگاهی پدید آورد.

پیش از آن که دفترچه دوران نجف را ببندم به سه خاطره‌ی دیگر از سه شخصیت اشاره می کنم که برای طلاب جوان آموزنده است:

۱. در همان سال‌های اقامت در نجف (تاریخ آن یادم نیست)، شهید سید موسی صدر(ره) به نجف آمد، و شبی در مسجد هندی سخنرانی کرد به زبان عربی فصیح. موضوع سخنرانی این بود: معیارها و روش‌هایی که برای روحانیون لازم است تا کارشان نتیجه‌ی لازم را داشته باشد، و تجربه شده است.

ایشان در این موضوع به پنج محور اشاره کرد. تنها از این پنج محور یک موضوع را به یاد دارم که یادآور می شوم: اگر روحانی در جامعه مشکل یا نابسامانی و یا هر نوع ناهنجاری را می بیند باید نخست خود برای زدایش آن برخیزد و عملاً آن نابسامانی را برطرف سازد. مثلاً اگر شهر نجف کثیف است (آن روزها نظافت در شهر نجف بسیار کم بود بویژه در کوچه‌ها) هر روحانی هر روز خود شخصاً جلو درب منزلش را جارو کند، تا این کار را دیگران نیز بیاموزند.

● درست نیست که مجتهد در فروع از مجتهد در اصول جلوتر باشد، و همه‌ی توان و امکانات در اختیار مجتهد در فروع قرار گیرد، و مجتهدان در اصول دین که در مبانی اصلی دین صاحب اندیشه اند و توان دفاع از آن را دارند در کنار قرار گیرند، و بها داده نشوند

باری بارفتار عملی، تبلیغ کننده تبلیغ زبانی و گفتاری. آن مرحوم خود در لبنان چنین شیوه‌هایی را رعایت می‌کرد، و همواره حضور عینی اجتماعی داشت، مثلاً در روزهای تعطیل به بیمارستان‌ها می‌رفت و از بیماران عیادت می‌کرد و...

۲. سخنرانی شهید آیت الله بهشتی، شهید بهشتی در آن سال‌ها - که مبلغ و سخنگوی اسلام در آلمان بود - به نجف آمد، و در مدرسه‌ی آیت الله بروجردی نجف سخنرانی کرد، که گروهی از طلاب و اساتید و فاضلان نجف شرکت داشتند. در این سخنرانی بسیار جذاب، بر این محور بیشتر تأکید کرد، که ما دو مجتهد داریم: مجتهد در اصول دین و مجتهد در فروع. درست نیست که مجتهد در فروع از مجتهد در اصول جلوتر باشد، و همه‌ی توان و امکانات در اختیار مجتهد در فروع قرار گیرد، و مجتهدان در اصول دین که در مبانی اصلی دین صاحب اندیشه اند و توان دفاع از آن را دارند در کنار قرار گیرند، و بها داده نشوند، و در حوزه هیچ گونه امتیازی نداشته باشند، و از هرگونه امکاناتی به دور گردند.

گفتار ایشان در آن جلسه بیشتر بر همین محور دور می‌زد. این سخنرانی برخی آقا زاده‌ها را خوش نیامد، و به اعتراض و بحث پرداختند، که پاسخ‌هایی در خور شنیدند. متأسفانه باید بگویم که هم اکنون نیز چنین است و مجتهدان در اصول دین، به حساب نمی‌آیند و امکاناتی نیز در اختیار ندارند. این موضوع در نجف نیز کاملاً دیده می‌شد، و بهترین گواه، چگونگی زندگی علامه‌ی امینی، و شیخ آقا بزرگ تهرانی، و شیخ محمد جواد بلاغی، علامه‌ی جعفری و امثالهم بود.

بزرگمردی، مشعل راه طلاب

۳. کتابخانه‌ی شخصی علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز براستی جالب و خاطره‌انگیز بود. آن بزرگ مرد تاریخ تشیع، در منزل شخصی خود که در محلات بد و عقب افتاده‌ی

نجف بود (جدیده) حی السعد (سعد آباد)، یا اطراف حرم مطهر علوی، اتاق نسبتاً بزرگی را کتابخانه قرار داده بود. از ویژگی های این کتابخانه این بود، کتاب ها را به خارج از کتابخانه می دادند، و پس از مطالعه به کتابخانه بازمی گردانند. و این برای طلاب بسیار کارساز بود. این کتابخانه ی کوچک (فکر می کنم اطاقی بود به مساحت ۳۰ تا ۴۰ متر مربع)، کارمند و رییس و مسئولی نداشت. شخص شیخ آقا بزرگ دم در ورودی این اطاق نشسته بود، پشت میزی کوچک، با کھولت سن وضعف مزاجی فراوان (که حدود دو سال بعد نیز در گذشت). در این جا مشغول مطالعه بود، و دسته ای کاغذهای چاپ شده ی فیش مانند کنار میزبان قرار داشت، و هر کسی کتابی را می خواست مشخصات کتاب و آدرس خود را در این فیش ها یادداشت می کرد و در همان جا می گذاشت، و کتاب را می برد. مدت نگاهداشتن کتاب یک ماه بود، پس از بازگرداندن کتاب، هرکسی آن فیش را خودش خط می زد. و حضرت شیخ آقا بزرگ به این برنامه کاری نداشت، و مشغول مطالعه بود، و کار کتابخانه بدین سان انجام می یافت. این کم ترین، گه گاه به این کتابخانه سر می زدم و دیدن این چهره ی استوار و با شکوه و خستگی ناپذیر که با آن خمیدگی و ناتوانی مطالعه می کرد، و در ضمن مطالعه مدیریت آن کتابخانه را برعهده داشت، و نیز کتاب های شخصی خودش را همگانی کرده بود، برایم بسیار شگفت آور و جالب نظر بود، و همواره پس از سال های سال، آن حال و حالت ایشان را در خاطر دارم. (رحمة الله علیه)

به سوی «الحیة»

پس از بازگشت از نجف دیگر درسی نرفتم، و به کتابخانه و کتابخوانی روی آوردم، و در برخی کتابخانه ها چند سالی حضور یافتم و مطالعه و یادداشت برداری می کردم. تا دوران بازداشت پیش آمد، (حدود شهریور ۱۳۵۰)، و به ۱۸ ماه محکومیت سیاسی انجامید. پس از این دوره و لمس خفقان موجود بسیار اندیشیدم که چه باید کرد؟ و چه چیزهایی باید نوشت، و چگونه باید به نشر و تبیین مسائل اسلامی دست یازید، که با مانعی روبرو نگردد. سرانجام و پس از این اندیشه ها، این موضوع را با اخوی بزرگ در میان گذاشتم، و از ایشان راهنمایی خواستم. اینجا بود که ایشان تألیف مجموعه ی قرآنی - حدیثی با شیوه ی خاص را پیشنهاد کردند، و به مدد الهی و دستگیری حضرت صاحب الامر (عج)، این کار آغاز شد و به تألیف کتاب «الحیة» انجامید.

سیر دقیق تدون و نگارش «الحیاء»، موضوع دیگری است که چون من چندان کاره‌ای نیستم به برادران، بویژه اخوی بزرگ مربوط می‌شود. در اینجا به این حقیقت اشاره کنم که گر چه نام این بی‌نهایت کوچک در ردیف مؤلفان آمده است، لیکن بنده دستیار تألیف بودم، و نه مؤلف. این تألیف و ظرافت‌های علمی و فنی آن به دست اخوان بویژه اخوی بزرگ انجام یافته است.

باری پس از تنظیم شکل نخستین «الحیاء»، جلد‌های ۱ و ۲، با کوشش‌های طاقت فرسای اخوی بزرگ - بویژه در امر چاپ - منتشر شد. دست تقدیر من و برادرم، علی را روانه‌ی قم ساخت. در آنجا برای بقیه‌ی «الحیاء» اخوی محمد رضا نیز به قم آمدند، و جلسات سه‌گانه و مشترکی تشکیل می‌شد، و فصول اقتصادی «الحیاء»، با تبادل نظرهای جدی تری تدوین یافت.

در اثنای کار «الحیاء»، به برخی نوشته‌های دیگر نیز دست یازیدم، و با برخی مراکز فرهنگی اسلامی و برخی مجلات جدید حوزه‌ای همکاری داشتم. در همین دوره‌ها رساله‌ی: «حضرت معصومه و شهر قم» را نوشتم، و سپس «معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی» را نوشتم، نیز «عصر زندگی» که درباره‌ی امام مهدی (عج) و چگونگی آینده‌ی انسان و اسلام است نگارش یافت، و کتاب، برگزیده‌ی جشنواره‌ی برترین‌های فرهنگ مهدویت نیز شد. پس از آن، کتاب «وقف و بهره‌مندی همگانی» نوشته شد، و نخست در روزنامه‌ی اطلاعات به چاپ رسید، و سپس از طرف «معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه» به صورت کتابی منتشر گردید. کتاب «دفاع از حقوق زن» نیز پس از تهاجم شدید برخی روزنامه‌ها به مبانی حقوق زن در اسلام، نوشته شد، و برنده‌ی جایزه‌ی رتبه‌ی یکم کتب حوزه گردید. (به سال ۷۸)

«آینده سرمایه داری» نیز نگارش یافت، که به صورت مجله‌ای چاپ شده است، و به زودی به صورت کتاب چاپ خواهد شد، نیز مقاله‌ی «اصلاحات» نوشته شد، که نخست به صورت مجله‌ای نشر گردید، و اکنون به صورت رساله‌ای چاپ شده است. و کتاب: «انسانگرایی اسلامی» که چاپ خواهد شد.

برخی نوشته‌های بی‌نام نیز از این جانب است، چون:

۱. جلد چهارم شهدای روحانیت و رساله‌ی امام علی (علیه السلام) - عدل و تعادل - نیز نخست در مجله‌ی وزین «کتاب نقد» چاپ شد، و سپس به صورت کتاب چاپ شده است.

۲. آئین و روش تبلیغ: مقالاتی در برخی روزنامه‌ها و مجلات و پیشگفتارهایی بر برخی کتاب‌ها نیز به این قلم نگارش یافته است، که یاد کرد آنها چندان لزومی ندارد. در دوران پس از قم که به مشهد بازگشتم، در حاشیه‌ی کارهای اصلی، به تحقیقات گروهی نیز دست زدم، در ضمن تدریس کتاب‌های «اقتصادنا» و اقتصاد «الحیة»، از همان کلاس‌ها افرادی انتخاب شدند و طرح کتاب «پدیده‌شناسی فقر و توسعه» داده شد، و بررسی این طرح توسط افراد گروه آغاز گردید، و پس از حدود ۷ سال، این طرح در چهار جلد تهیه شد و آماده‌ی چاپ گردید، و سرانجام به چاپ رسید، و اکنون در دسترس محققان این رشته‌ها قرار دارد؛ و جامع‌ترین و بهترین کتاب در مسائل «توسعه و فقر و عقب‌ماندگی است»، بویژه بخش اسلامی آن که از اعجازهای علمی قرآن و حدیث است، که جدیدترین مسائل اقتصاد، یعنی «اقتصاد توسعه» به صورت کلی در آن‌ها تبیین شده است.

در این جا یادآوری این نکته نیز شایسته است که در اجرای برخی از بخش‌های طرح (و در زمانی محدود) دو تن از دوستان نیز نظرات سودمندی ارائه کردند، که جای تقدیر دارد؛ یعنی دوست فاضل و سید بزرگوار، آقای سید عباس صالحی، و دوست فاضل، جناب آقای تقی ابراهیمی.

در ضمن یادآوری این نکته نیز لازم است که جناب سید عباس صالحی، در زمان آغاز کار این تحقیق، مسئول بخش تحقیقات در آن تشکیلات بود، و پذیرش طرح و همکاری‌های ایشان و حتی پذیرش طرح استدراکی این کتاب، موجب انجام این طرح گردید، که بدین وسیله از ایشان سپاس‌گزاری می‌شود.

کتابی که خواندن آن ضروری است (پدیده‌شناسی فقر و توسعه)

خواندن این کتاب برای دولتمردان و سیاسیون و اساتید دانشگاه - در این رشته‌ها - و عالمانی که در مراکز مدیریت‌های اجتماعی قرار دارند، و یا کسانی که با قلم و زبان به تبیین دیدگاه‌های اسلامی در این دست مسائل می‌پردازند، ضرورت دارد. این کتاب بر معیارها و اصول محوری و جهت‌گیری‌های کلی «الحیة» استوار است، و نیز می‌تواند تفسیر و شرحی بر بسیاری از مسائل آن کتاب باشد.

پس از اتمام این کار، طرح تکمیلی و استدراکمی بخش اسلامی این کتاب نیز داده شد، به نام «فقر و توسعه در منابع دینی»، چون هنگام انجام طرح اصلی، فرصت کافی برای دسترسی به همه‌ی آیات و احادیث در این مسائل نبود؛ از این رو و پس از پایان چهار جلد یعنی اصل کتاب، حدود ۶ ماه به جست‌وجوی گسترده‌تر آیات و احادیث پرداخته شد، و بخش اسلامی آن کامل‌تر گردید. و این جست‌وجوها، از دوست فاضل سیدهادی حسینی بود، با نظارت این کم‌ترین، تا این که مستدرک بخش اسلامی آن نیز آماده چاپ گشت، و چون چاپ اصل کتاب با مشکل روبرو گردید چندان امیدی به چاپ آن نبود، اگر چه با استقبال اندیشمندانی روبرو شد. اکنون از قرار مسموع مستدرک آن نیز در دست چاپ است و به زودی منتشر خواهد شد.

ویژگی مستدرک این کتاب اینست که بخش‌های علمی و صرفاً فنی آن حذف شده، و تنها بخش اسلامی باقی مانده است، با افزودن آیات و احادیث دیگری. از این رو برای آنان که از مسائل علم توسعه چندان آگاهی ندارند، این کتاب سودمند است، زیرا دیدگاه‌های فنی چندان مطرح نیست.

در این جا یادآور شوم، که در کشورهای جهان سوم، بویژه کشور ما و بخصوص مراکز اسلامی، تحقیقات، چندان بهایی ندارد، و سرو صدا و ظاهر سازی و سطحی نگری ملاک و معیار کیان و هستی یک حرکت و اقدام است، نه محتوا و واقعیت آن، حتی در کارهای فرهنگی.

باری آن حال و هوا سپری گشت، و آن اندیشه‌ها نیز به سان صاحبش راه فراموشی در پیش گرفت.

«کتاب زن»

پس از این دوره و این کار گروهی، کارگروهی دیگری را در «بنیاد پژوهش‌های اسلامی» آغاز کردم، براساس ضرورتی که احساس می‌شد؛ زیرا این دوره مقارن بود با تهاجم آشکار فرهنگی غرب در ابعاد گوناگون، و از آن جمله، تهاجم به حقوق زن در اسلام. از این رو برآن شدم که به ابعاد این موضوع پردازم، و چون از سال‌ها پیش این موضوع در اندیشه‌ام بود که داده‌های علمی، قوانین اسلامی را تأیید و اثبات می‌کند، و باید به سراغ معیارهای علمی رفت تا ارزش تعالیم اسلامی بیشتر روشن شود. با توجه به

این محور فکری، طرح زن از دیدگاه علم را نوشتیم، و بررسی کیان و هستی زن از سه بُعد: تنی، روانی و اجتماعی، به پژوهش گذاشته شد، و با سه تن از دوستان که مجریان طرح بودند کار را آغاز کردیم، و در حدود ۱۵ ماه این طرح پایان یافت، و کتابی حدود ۶۰۰ صفحه نگارش یافت، و برای چاپ طبق نظر و اجازه‌ی بنیاد که تأمین‌کننده‌ی اعتبار طرح بود، کتاب به انتشارات امیرکبیر واگذار گردید، و با پیشنهاد این انتشارات نام کتاب به: «کتاب زن» تغییر یافت، و همین روزها ان شاء الله به بازار کتاب عرضه خواهد شد، و از نظر برخی اهل فن که آن را دیدند کتابی است که مطالعه‌ی آن برای اندیشمندان، حوزویان و دانشگاهیان سودمند است، حتی باید در مراکز حوزه‌ای تدریس شود، چون مسائل فنی و علمی فراوانی دارد، و مبانی فرق‌های موجود میان زن و مرد را روشن می‌سازد. و تبیین می‌کند که تساوی مطلق میان دو جنس هیچ مبنای علمی ندارد.

در ادامه‌ی این طرح، سنجش دوم آن آغاز شد، که «زن از دیدگاه دین» است، و بیش از ۱۸ ماه است که ادامه دارد، و اکنون (مهر ۸۱)، روزهای ویرایش نهایی و پایانی را می‌گذرانند، و به زودی برای چاپ آماده می‌شود، و حدود ۲ جلد ۶۰۰ صفحه‌ای خواهد شد، و شاید بیشتر، به مسائل اصلی حقوق زن در اسلام و پاسخ به اشکالات در این زمینه‌ها پرداخته است.

اکنون و در باقیمانده‌ی ایام حیات، کارهای گروهی که در حاشیه‌ی کارهای اصلی قرار داشت، دارد پایان می‌یابد، و دیگر قصد ندارم به تحقیقی گروهی دست بزنم، زیرا که با تمام وجود، مشکلات کارهای گروهی را حس کردم.

در بقیه‌ی ایام عمر اگر توفیقی نصیب گردد سه کار را در نظر گرفتم، که اگر انجام یابد مایه‌ی خرسندی است.

۱. حجت الاسلام سید حمید روحانی، و حجت الاسلام شیخ اسماعیل فردوسی پور.
۲. این کتاب دو بار چاپ شد: ۱. توسط وزارت ارشاد. ۲. کنگره‌ی جهانی ائمه‌ی جمعه.
۳. این موضوع را آن متفکر با برخی از دوستان به صراحت بر زبان آورده بود.
۴. شهید سید محمد باقر صدر، مبانی منطقی استقراء، ۱/۵، ترجمه: سید احمد فهری، انتشارات پیام آزادی.
۵. نهج البلاغه، حکمت، ۲۵۰.
۶. همان/۸۰۲. (۷۹۴- فیض الاسلام، چاپ قدیم).